

معانی فراموش شده «غمی» و «غمین» در شاهنامه و دیگر متون کهن

جمیله اخیانی (استادیار دانشگاه زنجان)

«غمی» و «غمین» در گذشته، غیر از معنی اندوهگین، معانی دیگری هم داشته‌اند که به مرور زمان کاربرد آنها کاهش پیدا کرده و ظاهراً از قرن ششم به بعد به کلی فراموش گشته‌اند. از این معانی، بعضی میان هر دو واژه مشترک است و بعضی تنها مربوط به «غمی» است.

الف) معانی مشترک «غمی» و «غمین»

۱) خسته و کوفته، مانده، قدرت ادامه کار را از دست داده، ناتوان
از میان کسانی که تمام یا بخشی از شاهنامه را شرح کرده‌اند، بیش از همه کزازی متوجه معنی متفاوت واژه «غمی» در شاهنامه بوده و در چندین جا از نامه باستان، به آن توجه داده است. او معنی گذشته این واژه را «سوده، فرسوده، مانده و ناتوان از انجام کار» و

برابر با واژه «خسته» در فارسی امروز می‌داند. (کزازی ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۴۹۱؛ ج ۶، ص ۲۸۱ و ۶۳۲)

در ابیات زیر واژه «غمی»، دقیقاً معادل با «خسته» است؛ چنان‌که او نیز توضیح داده است:

تو گفتمی که سام است با یال و سفت غمی شد ز جنگ اندر آمد بخفت
(ج ۲، ص ۲۴۸)
برآهیخت رهام گرز گران غمی شد ز پیکار دست سران
(ج ۴، ص ۱۹۴)
چو خسرو غمی شد ز راه دراز فرود آمد و برد رستم نماز
(ج ۴، ص ۳۰۰)
دو هفته همی‌بود با یوز و باز غمی بود از رنج راه دراز
(ج ۶، ص ۲۱۳)
چو رستم به فرجه‌نادر شاه نگه کرد کامد پذیره سپاه
پیاده شد و برد پیشش نماز غمی گشته از رنج و راه دراز
(ج ۵، ص ۸۲)
پراکنده گشتند ز آوردگاه غمی گشته اسپان و مردان تباه
(ج ۶، ص ۲۸۱)

شواهد زیر را نیز می‌توان به شواهد شاهنامه افزود:

«و مردم همه غمی و ستوه ماندند از بی‌علفی و گرسنگی». (بیهقی ۱۳۸۳، ص ۵۷۶)
به زیر بار تازی استرانش غمی گشته ز بار گوهرانش
(گرگانی ۱۳۷۷، ص ۴۳)

اما در توضیحات کزازی دو نکته جای تأمل دارد: یکی اینکه او تنها واژه «غمی» را دارای چنین کاربردی در گذشته می‌داند و چنین معنایی برای واژه «غمین» قائل نیست و آن را به همان معنای مشهور «اندوهناک» می‌داند (کزازی ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۴۹۲)،

درحالی‌که شواهد متون کهن نشان‌دهنده این است که «غمین» نیز همین معنای «خسته» را داشته است، از جمله در این عبارت از تاریخنامه طبری: «پرویز ابدون همی‌گوید که امروز سه روز است تا من همی‌تازم و غمین شده‌ام و دانم که با تو بیاید آمدن... اگر بینی یک امروز فرود آی تا شبانگاه تا ما بیاساییم... چون شب اندر آید، برویم». (بلعمی ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷۸۷)

چنان‌که ملاحظه می‌گردد در اینجا از «تاختن سه‌روزه» سخن گفته شده و چنین تاختنی طبیعتاً می‌تواند به «خسته شدن» منجر گردد، همچنان‌که در ادامه از نیاز به استراحت (تا ما بیاساییم)، سخن به میان آمده است.

شاهد دوم بیتی از ویس و رامین است که در آن نیز آشکارا این معنی را می‌بینیم:

شب آمد تو به نزد ما فرود آی غمین گشتی یکی ساعت بیاسای

(گرگانی ۱۳۷۷، ص ۲۳۹)

در بیتی از انوری نیز این کلمه را با همین معنی می‌بینیم:

عفوش نه دعای مسیح بود وز کثرت احیا نشد غمین

(انوری ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۶)

شاعر بخشایش و عفو ممدوح را بر دعای مسیح که مرده را زنده می‌کرد، برتری داده، چرا که ممدوح با درگذشتن از گناه خطاکاران به آنها جان دوباره‌ای می‌بخشد و به این ترتیب بیشتر از عیسی کار زنده کردن را انجام می‌دهد و از این همه زنده کردن هم خسته نمی‌شود.

نکته دوم آنکه او به دیگر معانی این واژه توجه نداشته و هر جا که معنی «غمگین» را

مناسب ندانسته آن را به همین معنی «خسته و مانده» گرفته است (← ج ۶، ص ۵۷۷ و ج ۷،

ص ۸۹۷)، درحالی‌که این واژه‌ها معانی دیگری نیز داشته‌اند.

۲) زخمی، مجروح

یکی دیگر از معانی مهم و فراموش‌شده واژه‌های مذکور، «زخمی و مجروح» است. شواهدی از شاهنامه، تاریخ بیهقی و دیوان ابوالفرج رونی به‌خوبی این معنی را برای این واژه‌ها نشان می‌دهد. با شاهنامه آغاز می‌کنیم:

ز گردون و آن تیغ‌ها شد غمی به زور اندر آورد لختی کمی

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۷۵)

این بیت مربوط به داستان هفت‌خان اسفندیار است که ازدها به‌خاطر فروبلعیدن گردونه و تیغ‌های نشانده‌شده در آن، زخمی می‌شود و به همین دلیل بخشی از زور و قدرتش را از دست می‌دهد.

همی تیر بارید همچون تگرگ برین هم‌نشان تا غمین گشت کرگ

(همان، ج ۷، ص ۴۲۴)

بیت مذکور مربوط به داستان بهرام گور و زمانی است که وی به هندوستان رفته و شنگل، پادشاه هند، از او می‌خواهد که کرگدنی را که همه را به وحشت انداخته است، از پا دریاورد. بهرام به جنگ کرگدن می‌رود و با تیر و کمان، حیوان را تیرباران و زخمی می‌کند.

دو شاهد بعدی، از تاریخ بیهقی است: «و پیل نر را از آن ما که پیش کار بود به تیر و زوبین افگار و غمین کردند...» (بیهقی ۱۳۸۳، ص ۴۳۳)؛ «عبدوس نزدیک غازی رفت و او بر بالای بود ایستاده و غمی شده». (همان، ص ۲۴۲)

شاهد دوم مربوط به داستان سپهسالار غازی است که در حین جنگ «یک چوبه تیر سخت بر زانوش رسید و از آن مقهور شد و نزدیک آمد که کشته شود» (همان‌جا). عبدوس، فرستاده ویژه مسعود، از راه می‌رسد و جنگ را فرومی‌نشانند. سپس نزد غازی می‌رود

که «بر بالای... ایستاده و غمی شده»، یعنی عبدوس غازی را در حالی می‌بیند که «غمی»
یعنی زخمی شده است.^۱

شاهد دیگر از ابوالفرج رونی است:

خدنگ او نه عجب گر شهاب سیر بود که دیو دولت او را غمی کند چو شهاب

(ابوالفرج رونی ۱۳۴۷، ص ۱۷)

شاعر سرعت خدنگ ممدوح را به سرعت شهاب‌هایی که به سوی شیاطین
می‌تازند، تشبیه کرده و می‌گوید همان‌طور که شهاب، با پرتاب شدن به سوی دیو، او را
مجروح می‌کند، خدنگ ممدوح هم، دشمنان دیوصفت او را مجروح می‌سازد.

ب) معانی دیگر «غمی»

۱) هراسان، ترسیده

از دیگر معانی مهمّ واژه «غمی» که هیچ‌یک از شارحان شاهنامه به آن اشاره نکرده‌اند،
«هراسان» و «ترسیده» است. شاهد آشکار آن این بیت است:

دو مار سیه از دو کتفش برست غمی گشت و از هر سوی چاره جست

(فردوسی ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۸)

چنان‌که معلوم است، ضحاک در ابتدا از پدید آمدن دو مار بر کتف‌هایش هراسان
می‌شود.

شواهد دیگری از این معنی:

بدانست سرخه که پایاب اوی ندارد غمی گشت و برگاشت روی

(همان، ج ۳، ص ۱۷۹)

۱) یاحقّی و سیدی در تصحیح جدید تاریخ بیهقی، «غمی» را در این شواهد، «خسته و مانده» معنی کرده‌اند
(۱۳۸۸، ص ۱۷۰۸). بقیه کسانی که به شرح تاریخ بیهقی پرداخته‌اند، یا اصلاً اشاره‌ای به واژه‌های مذکور
نداشته‌اند (دانش‌پژوه ۱۳۸۴) و یا هرچا آن را توضیح داده‌اند، همان معنی مشهور «غمگین» را آورده‌اند. (خطیب‌رهر ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۶۶ و مدرّس صادقی ۱۳۷۷، بخش واژه‌نامه)

این بیت، دربارهٔ جنگ سرخه با فرامرز است. سرخه که احساس می‌کند قدرت مقاومت در برابر فرامرز را ندارد، نگران می‌شود و از او روی برمی‌گرداند.

پس از میمنه شد سوی میسره غمی گشت لشکر همه یکسره

(همان، ج ۴، ص ۲۴۷)

این بیت مربوط به داستان خاقان چین و جنگ ایرانیان و چینیان است. رستم به سوی چینیان حمله می‌برد و سمت راست سپاه را درهم می‌شکند و پهلوانی به نام ساوه را به زاری می‌کشد و به سوی چپ لشکر هجوم می‌برد. طبیعی است که سپاهیان دشمن با هجوم رستم به طرف خودشان، به وحشت بیفتند و فرار کنند، نه اینکه «غمگین» شوند.

غمی گشت وز شاه زنه‌ار خواست بدانست کان روزگار بلاست

(همان، ج ۲، ص ۱۳۱)

بدیهی است که «زنهار خواستن» از کسی به دلیل «ترسیدن» از اوست، نه «غمگین شدن»؛ چنان‌که در موارد دیگری نیز ارتباط این دو را می‌بینیم:

بترسید وز شاه زنه‌ار خواست که این خواب را کی توان گفت راست

(همان، ج ۳، ص ۵۱)

و یا :

زن گازر از بیم زنه‌ار خواست خداوند داننده را یار خواست

(همان، ج ۶، ص ۳۶۰)

قبل از اینکه دیگر شواهد شاهنامه را مرور کنیم، نگاهی به یکی از ابیات فرّخی سیستانی می‌اندازیم که شاهد دیگری بر معنای مورد نظر است:

برادر ملکی کز نهیب او غمی‌اند به روم قیصر روم و به چین سپهد چین

(فرّخی سیستانی، ۱۳۷۱، ص ۲۹۳)

بیت مذکور، در مدح امیر یوسف، برادر سلطان محمود غزنوی است که شاعر در عین حال محمود را هم مدح می‌کند. واژه «نهیّب» در بیت فوق، قرینه مهمی برای معنی ارائه‌شده است. فرّخی قدرت محمود را می‌ستاید که پادشاهی است که قیصر روم و سپهبد چین در کشورهای خودشان از نهیب او در بیم و هراس‌اند. اکنون به چند شاهد دیگر این معنی در شاهنامه اشاره می‌کنیم:

- چو بشنید پیران غمی گشت سخت بلرزید برسان برگ درخت
(ج ۴، ص ۱۰۶)
- از ایشان چهل مرد دیگر بگشت غمی شد سپهدار و بنمود پشت
(ج ۴، ص ۳۰۹)
- غمی گشت فغفور و خاقان چین بزرگان هر کشوری همچنین
(ج ۵، ص ۳۴۴)
- به آورد از او ماند اندر شگفت غمی شد دل از کار خود برگرفت
(ج ۷، ص ۳۹)
- نباید که از ما غمی شد ز بیم همی طبل سازد به زیر گلیم
(ج ۳، ص ۵۶)
- بیچید و برگشت بر دست رامنت غمی شد ز سهراب و زنهار خواست
(ج ۲، ص ۱۸۴)
- زمانی همی داشت تا شد غمی ز بالا بزد خویشان بر زمی
(ج ۴، ص ۲۱۲)

۲) خشمگین

از معانی دیگر «غمی» در شاهنامه، «خشمگین» است. در ذیل، شواهد آن را بررسی می‌کنیم:

- غمی گشت و بر لب برآورد کف همی تاخت از قلب تا پیش صف
(ج ۳، ص ۱۸۶)

«کف بر لب آوردن» معمولاً از لوازم خشم است، نه غم.

غمی گشت رستم چو او را بدید خروشی چو شیر زیان برکشید

(ج ۲، ص ۲۲۶)

تشبیه خروش رستم به نعره شیر نشان‌دهنده «خشم» او در میدان مبارزه است. شیر در بیت زیر، استعاره از جنگجویی است که نیستان را از خون دشمنان به میستان تبدیل می‌کند و قطعاً آنچه چنین انگیزه‌ای به مبارز می‌بخشد، خشم است، نه غم:

غمی شد دل شیر در نیستان ز خون نیستان کرد چون میستان

(ج ۳، ص ۲۱۴)

غمی گشت و بگذاشت دریا به خشم از آن سوی دریا چو برکرد چشم

(ج ۷، ص ۴۳۶)

بیت بالا بیانگر خشم شاه هند از همراهی دخترش با بهرام و فرار آن دو است. شواهد زیر نیز در همین معناست:

غمی شد دل هر دو از یکدگر گرفتند هر دو دوال کمر

(ج ۲، ص ۲۲۴)

چو از دور بهرام پیلان بدید غمی گشت و تیغ از میان برکشید

(ج ۸، ص ۳۶۶)

غمی گشت هومان از آن کار سخت برآشفست با شنگل شوربخت

(ج ۴، ص ۲۳۱)

غمی بود رستم بیازید چنگ گرفت آن بر و یال جنگی پلنگ

(ج ۲، ص ۲۳۷)

۳) دل خسته، به ستوه آمده، کلافه

به بیت زیر از شاهنامه توجه کنید:

چو خورشید زان چادر قیرگون غمی شد بدرید و آمد برون

(ج ۴، ص ۱۴۹)

از آنجا که شاعر به خورشید شخصیت انسانی داده است که چادر تیره‌ای را می‌برد و از آن بیرون می‌آید، به نظر می‌رسد «دل‌تنگ شدن و به ستوه آمدن» از تیرگی، معنای موجّه‌تری ارائه دهد تا «اندوهگین شدن» از آن؛

بیت زیر نیز تأیید دیگری بر همین معناست:

حدیث آنکه من از روزه چون غمی شده‌ام

به گوش خواجه رسد بر زبان عید مگر^۲

(فرّخی ۱۳۷۱، ص ۱۶۰)

از روزه «غمگین» نمی‌شوند؛ اما «ملول شدن و به ستوه آمدن» از آن، در اواخر ماه روزه (چون سخن از عید فطر است) برای شاعر بعید به نظر نمی‌رسد.

شاید با جستجوی بیشتر متون کهن بتوان در آینده رگه‌های معنایی دقیق‌تری برای «غمی» و «غمین» پیدا کرد.*

منابع

ابوالفرج رونی (۱۳۴۷)، دیوان، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی، کتاب‌فروشی باستان، مشهد.
انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.

انوری، علی‌بن محمد (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.

۲) کزازی این بیت فرخی را شاهد برای معنی «خسته» آورده است (۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۹۱)، اما به نظر می‌رسد که این معنا برای خود او هم زیاد قانع‌کننده نبوده، زیرا در توضیح واژه «غمی» در این بیت، به جای «خسته»، «دل‌خسته» آورده است، ولی به عنوان شاهد برای «خسته»؛ درحالی‌که می‌دانیم «خسته»، با «دل‌خسته» یکی نیست. «دل‌خسته» ایشان، شاید همان «به ستوه آمده» این مقاله باشد.

* یادآوری: چنان‌که دیدیم نویسنده مقاله در آغاز مقاله نوشته است: «از میان کسانی که تمام یا بخشی از شاهنامه را شرح کرده‌اند، بیش از همه کزازی متوجه معنی متفاوت واژه «غمی» در شاهنامه بوده است»، اما شایسته یادآوری است که پیش از کزازی (۱۳۸۴) جلال خالقی مطلق (۱۳۸۰) به معانی متفاوت غمی، یعنی «خسته»، «به عجز آمده»، «درمانده» و حتی «خشمگین» اشاره کرده است. (یادداشت‌های شاهنامه ۱۳۸۰/۲۰۰۱)، بنیاد میراث ایران، نیویورک، بخش یکم، قسمت دوم، واژه‌نامه، ذیل غمی). (مجله فرهنگ‌نویسی)

- بلعمی (۱۳۷۳)، تاریخ‌نامه طبری، به تصحیح محمد روشن، سروش، تهران.
- بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین (۱۳۸۸)، تاریخ بیهقی، به تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، سخن، تهران.
- _____ (۱۳۸۳)، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، به اهتمام محمدجعفر یاحقی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد.
- _____ (۱۳۷۱)، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، مهتاب، تهران.
- _____ (۱۳۷۷)، تاریخ بیهقی، ویرایش مدرّس صادقی، نشر مرکز، تهران.
- _____ (۱۳۸۴)، تاریخ بیهقی، به توضیح منوچهر دانش‌پژوه، هیرمند، تهران.
- فرّخی سیستانی (۱۳۷۱)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کتاب‌فروشی زوّار، تهران.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.
- کزّازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۴)، نامه باستان، ج ۵، سمت، تهران.
- _____ (۱۳۸۴)، نامه باستان، ج ۶، سمت، تهران.
- _____ (۱۳۸۵)، نامه باستان، ج ۷، سمت، تهران.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۷۷)، ویس و رامین، به تصحیح محمد روشن، صدای معاصر، تهران.

